



تاریخ کجا؟ فضای کی؟^۱ تأملی در باب مفهوم و حفاظت از بناها و بافت‌های تاریخی

زهرا اهری*

حفاظت از بناهای تاریخی در مغرب زمین و ایران و نشان دادن هم‌سویی سیاست‌های اتخاذ شده در ایران با پروژه مدرنیته، به برخی از مسائلی می‌پردازم که در سیاق فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ما در مورد نحوه برخورد با برنامه‌ریزی و طراحی در بافت‌های تاریخی مطرح است و ضرورت اتخاذ رویکردی انتقادی در این زمینه را نشان خواهم داد.

بنای تاریخی و مدرنیته

حفاظت از بنای تاریخی بخشی از پروژه مدرنیته بود که از قرن هفدهم و هجدهم شروع شد و در قرن نوزدهم انتظام نظری یافت. گلنداینینگ حفاظت از بنای تاریخی را فرزند مدرنیته می‌داند و معتقد است «بنای تاریخی آیین مدرنیته در محیط مصنوع، و لنگری فرهنگی در زمانه‌ای پرتلاطم بود» (Glendinning 2013: 65). در زمانه‌ای که دولت - ملت‌های مدرن شکل می‌گرفت و ملی‌گرایی تشدید می‌شد و «... هر ملتی باید سعی می‌کرد انسجام درونی داشته باشد و رقابش را در بیرون از خود شکست دهد، «بنای تاریخی» نقش مشروعیت‌بخش مهمی در این زمینه ایفا می‌کرد» (Glendinning 2013: 66). به این ترتیب، حفاظت

مرمت بناها و شهرها پیشینه‌ای کهن دارد و بخشی از فرهنگ سکونت شهری ما را در طی سده‌ها شکل داده است. کافی است نگاهی به نامه‌های رسمی قدیم مثل نامه‌های دوران صفویه یا قاجار ببندازیم تا متوجه شویم که مرمت و افزودن به بناها به‌ویژه بناهای مذهبی بخش مهمی از سیاهه اقدامات عمرانی حاکمان و درباریان را تشکیل می‌داد. به این وجه می‌توان مرمت و مناسب‌سازی مداوم مجموعه بناها و بافت‌های شهری به دست ساکنان هر شهر و دیار را افزود. اما تلقی بنا به مثابه «بنای تاریخی»، یعنی چیزی که از زمانه کنونی بشر فاصله دارد و متعلق به گذشته است، امری جدید و مختص به دوران مدرن است. در مغرب زمین، از زمان انقلاب صنعتی و پیدایش جهان مدرن، «بنای تاریخی» به عنوان موضوعی برای بررسی و جست‌وجوی معنایی مطرح شده است. چنان‌که شوای اشاره می‌کند، گسستی که بر اثر انقلاب صنعتی روی داد سبب شد که تاریخ آفریده‌های بشری به دو مرحله متمایز از هم تقسیم شود: یک «قبل» که بنای تاریخی به آن منتسب می‌شود و یک «بعد» که مدرنیته شروع می‌شود (Choay 2007).

در این نوشته، بعد از تفحص مختصری در پیشینه

1- Whence History? Whose Space?
z_ahari@sbu.ac.ir

* دانشیار دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی



منبع: کتاب دومین دوره مسابقه عکاسی جستجوی کیفیت در شهر از دریچه تصویر (۱۳۹۶)
عکس: افشین آذریان

نیز ادامه یافت. توجه به بناهای تاریخی با رویکرد مدرنیستی و در چارچوب آموزه‌های منشور آتن بخشی از راهبردهای طرح جامع تهران در سال ۱۳۴۶ بود. اگرچه از نظر تهیه‌کنندگان این طرح، جز بناهای شاخصی که اکثراً به قبل از دوره قاجار تعلق داشت و تاریخی تلقی می‌شد، چیز قابل توجهی در تهران نبود که شایسته نگاه‌داری باشد، یعنی بافت محلات قدیمی تهران واجد ارزش و میراث تاریخی تلقی نمی‌شد. این رویکرد در سال‌های نزدیک به انقلاب تاحدی دگرگون شد چنان‌که محله عودلاجان که زمانی طرح مدرنیستی برای آن تهیه شده بود (حبیبی و دیگران ۱۳۸۹: ۹۶) در دستور کار حفاظت قرار گرفت. رویکردی که بعد از انقلاب نیز از دهه ۱۳۶۰ در برخی شهرهای ایران دنبال شد (ایزدی ۱۳۸۰)، هرچند در توازی با مصوبات دیگر تناقضاتی را در برخورد با بافت‌های کهن به وجود آورد. در حالی که بهسازی بافت‌های کهن شهری تصویب شده بود، طرح‌های آماده‌سازی توسعه شهری یا نوپردازی شهری را در بیرون از محدوده آن‌ها محقق می‌کرد و دوگانگی سیاست‌ها به از دست رفتن بیشتر این بافت‌ها می‌انجامید (حبیبی ۱۳۸۶).

در دهه‌های اخیر و در فرایند جهانی شدن، که تبادل گسترده اطلاعات و امکان دسترسی بیشتر به آثار و نظریات مطرح در حوزه میراث فرهنگی و تبادل فکری و نظری گسترده‌تر در این حوزه از نتایج آن است، مباحث مربوط به حفاظت از بناها و شهرهای تاریخی در ایران

از بنای تاریخی از چند وجه به مدرن بودن کمک می‌کرد. شخصیت منحصر به فرد هر دولت - ملت تازه را از حیث داشتن اصالت و تاریخ طولانی نشان می‌داد، نشان‌دهنده حرکت ملت جدید در مسیر پیشرفت بود که از دیرباز شروع شده و تداوم یافته و رو به جلو بود، به ایجاد هویت ملی کمک می‌کرد، و موجب تثبیت خاطره‌های جمعی ملی و سازنده هویت فرهنگی می‌شد (Glendinning 2013, Rajagopalan 2012). تیموتی میچل نکته جالبی را در این مورد متذکر می‌شود: «از چیزهای عجیب در فرا رسیدن عصر دولت - ملت‌های مدرن این است که به دولتی که می‌خواست ثابت کند مدرن است، اثبات کهن بودن کمک می‌کرد. ملتی هم که می‌خواست نشان بدهد به‌روز و شایسته داشتن جایگاهی در میان شرکت دولتهای مدرن است، از جمله باید گذشته‌ای از آن خود تولید می‌کرد» (Mitchell 2002: 179). به این ترتیب، تولید گذشته اصیل به کمک بناهای تاریخی در کشورهای غیرغربی نیز در چارچوب طرح‌های نوپردازی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم آغاز شد.

پیدایش چنین رویکردی به بناهای تاریخی در ایران از دوره پهلوی آغاز شد و در دهه‌های بعد ادامه یافت. به نظر گریگور، ایجاد سازمان حفاظت آثار باستانی و اقدامات آن بخشی از طرح مدرنیزاسیون دولت پهلوی بود که هم‌جهت با جریان‌های غربی انجام می‌شد (Grigor 2004: 18). رویکردی که در سال‌های بعد

نیز بیش از پیش همسو با مباحث جهانی مطرح و دنبال شده است. این بحث‌ها در دو حوزه نظر و عمل مطرح می‌شود. بخشی از آن‌ها به این برمی‌گردد که چه چیز تاریخی است و چگونه می‌توان آن را شناسایی و شایسته میراث فرهنگی بودن تلقی کرد. بخشی دیگر به این موضوع می‌پردازد که با آنچه میراث تلقی شده چه باید کرد و به چه ترتیب باید از آن حفاظت کرد. به عبارت دیگر، بخشی از بحث‌ها به نظریه‌های مربوط به حفاظت از بناها و بافت‌ها بازمی‌گردد و برخی به عمل حفاظت از بافت‌ها و بناها. راجاگوپالان معتقد است که در دوره معاصر، نظریه و عمل حفاظت بسیار درهم تنیده‌اند و نوع خاص نظر کردن به بناها بوده که شیوه‌های عمل موجود را سبب شده است (Rajagopalan 2012: 309). ویژگی دیگر این مباحث نهادینه شدن آن‌ها در چارچوب مصوبات نهادهای بین‌المللی مانند یونسکو، ایکوموس و ایکروم است که به اجرای هرچه گسترده‌تر آن‌ها کمک کرده است (Rajagopalan 2012: 310).

تا دهه هفتاد میلادی، تعیین این که کدام بنا تاریخی است و چگونه باید آن را شناسایی کرد، براساس پارادایم غالب در تاریخ معماری، معماری یادمانی بود که نمونه بارز آن را در قرن بیستم می‌توان در منشور آتن دید (Rajagopalan 2012: 314). اثر چنین رویکردی را می‌توان در ایران هم در طی دوره‌ای طولانی ملاحظه کرد، از نحوه شناسایی آثار واجد ارزش ثبت در زمان آندره گدار در دوره رضاشاه تا نحوه بازسازی شهر بم پس از زلزله ۱۳۸۲^۱، بخش دیگر مباحث مطرح که به نحوه برخورد با بنای تاریخی و چگونگی حفاظت از آن بازمی‌گردد با موضوع‌های دیگری پیوند می‌یابد که مهم‌ترین آن‌ها بحث اصالت بنا است و این که کدام بنا را باید اصیل تلقی کرد و برای حفظ اصالت بنا چه باید کرد. این بحث که آرای پیرامون آن طیف گسترده‌ای را شامل می‌شود و با مباحث فلسفی و معرفتی گره می‌خورد تا امروز نیز از مباحث مهم حوزه حفاظت از بناها و بافت‌های تاریخی بوده است.

در دهه هفتاد میلادی، با ظهور عصر پست مدرن، تغییراتی اساسی در مفهوم‌سازی بنای تاریخی ایجاد شد. رد مفهوم خطی تاریخ و پایان یافته تلقی کردن روایت‌های بزرگ تاریخی از طرف کسانی مثل فرانسوا لیوتار این بحث را که چه چیز تاریخی است به چالش کشید. جنبش‌های اجتماعی این دوران توجه‌ها را به تاریخ گروه‌های زیردست و بومی جلب کرد. تغییر درک از تاریخ خود را در مصوبات منشور بورا نشان داده است که تعریف میراث را بسط داده به ترتیبی که شامل «مکان‌های طبیعی، بومی و تاریخی دارای اهمیت فرهنگی» شود (Rajagopalan 2012: 317). تأثیر چنین رویکردی را می‌توان در بسط دامنه موضوعات و چیزهای دارای ارزش ثبت به عنوان میراث فرهنگی در سال‌های اخیر دید.^۲

مسئله دیگری که در دوره اخیر مطرح شده است، صنعت فرهنگی یا صنعتی کردن میراث (Choay 2007) است که مباحثی مانند توریسم فرهنگی را دربر می‌گیرد (Al-sayyad 2001). از جمله موضوعاتی که به‌ویژه با طرح استفاده از میراث برای جلب توریست مورد توجه قرار گرفته است، بازسازی یا نوسازی بافت‌های تاریخی براساس صورت‌های معماری گذشته^۳ است که از آن با عناوین مختلفی یاد می‌شود و وان در پلوخ آن را سانتیمانتالیزه کردن شهر می‌نامد (Van der Ploeg 1992: ۲۲۵ به نقل از Denslagen 2009: 9). ویم دنسلاخن آن را رویکرد رمانتیک به بافت تاریخی و رمانتیزه کردن آن می‌داند (Denslagen 2009). وی و دانیل لوی آن را معماری جعلی می‌نامند، هرچند لوی سوئیة مثبتی برای این نوع معماری قائل می‌شود (Denslagen 2009, Levi 2005). در سال‌های اخیر با رواج یافتن جریان زیباسازی در بافت‌های کهن شهری مباحثی در این حوزه نیز در ایران مطرح شده است.

برخی ملاحظات در برخورد با بافت‌های تاریخی ایران

به بحث‌های فوق که به ترتیبی در ایران همسو با

۲ - مثل گنجاندن خانه شخصیت‌های فرهنگی یا مکان‌های خاطره‌انگیز در فهرست میراث فرهنگی.
۳ - نمونه‌هایی از این بازسازی یا نوسازی ها در سال‌های گذشته در شهرهای مختلف انجام شده است.

۱ - ساخته نشدن بسیاری از تکیه‌های شهر بم پس از زلزله را باید در چارچوب چنین رویکردی به تعیین بنای شاخص و صاحب ارزش معماری تحلیل کرد.

مباحث جهانی جریان داشته و دارد و اثر خود را بر عمل حفاظت از بناها و بافت‌های تاریخی نهاده و می‌نهد، مباحث دیگری هم باید افزود که ناشی از شرایط خود ما و برآمده از دانش ما از گذشته و تاریخ معماری و شهری ما و نیز درک معین ما از مباحث جهانی است. بررسی کامل همه این مباحث نیاز به پژوهش آسیب‌شناختی مفصلی دارد که در حوصله این مقاله نیست. بنابراین تنها به چند موضوع می‌پردازم که در سال‌های اخیر پررنگ‌تر از بقیه در تجارب بهسازی، نوسازی و بازسازی فضاها، بناها و بافت‌های شهری در شهرهای تاریخی مطرح شده است. برخی از این مباحث در مقیاس برنامه‌ریزی بناها و بافت‌های کهن تاریخی مطرح‌اند و برخی در مقیاس طراحی بناها و بافت‌ها. در مقیاس برنامه‌ریزی، چند جنبه اهمیت زیادی دارند: الف) تخریب گسترده بافت‌های تاریخی شهرهای ما که با خیابان‌کشی‌های دوره پهلوی آغاز شد و با پیاده کردن طرح‌های جامع در دهه‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ شمسی اوج گرفت و از دهه ۱۳۷۰ با خالی شدن بخش‌های کهن شهرها ابعاد بی‌سابقه یافت، با اهمیت یافتن مباحثی مانند توریسم فرهنگی جهت معکوس گرفته و اینک توجه به بناها، فضاها و بافت‌های تاریخی در دستور کار قرار گرفته است. اما در این رویکرد به چند خصوصیت مهم که ناشی از شرایط زیست و پیشینه سکونت ما است توجه لازم نشده است:

۱. تغییر وضعیت سکونت در بافت‌های کهن شهرهای ایران روند یکسانی نداشته است. در حالی که در تهران شروع روند خالی شدن بافت‌های کهن از ساکنان اولیه آن به دوره ناصرالدین شاه بازمی‌گردد، چنین روندی در شهرهای بزرگ دیگر از میانه دهه ۱۳۴۰ شمسی شروع شد و هرچه در سلسله مراتب شهری پایین‌تر می‌رویم، آغاز این روند بسیار دیرتر است. چنان‌که در برخی شهرهای کوچک ایران در همین چند سال گذشته و حتی ناشی از رویکردهایی بوده است که در «مرکز» برای مواجهه با بافت‌های تاریخی اتخاذ شده است.
۲. به دلیل یکسان نبودن روند تغییر وضعیت

سکونت، پیوند ساکنان با بافت‌های کهن شهری و خاطره آنان از این بافت‌ها در شهرهای مختلف مشابه نیست. در حالی که در تهران کم نیستند جوانانی که نمی‌دانند محله عودلاجان کجاست، در شهرهای کوچک تعداد ساکنانی که خاطراتی از بافت کهن دارند و در خانه‌های پدران و پدربزرگ‌هایشان زندگی می‌کنند یا کرده‌اند یا هنوز با این خانه‌ها سروکار دارند بسیار زیاد است. حتی در برخی شهرها مانند بندر کنگ، سکونت ساکنان اصیل شهر در بافت کهن آن را زنده نگه داشته است. این تفاوت‌ها را نمی‌توان در برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری برای بافت کهن نادیده گرفت.

۳. در ایران، حداقل از دوره صفویه به بعد، سیاست‌های شهرسازی که در «دارالسلطنه‌ها» اتخاذ می‌شد. سرمشق اقدامات شهرسازی در شهرهای دیگر بود. سیاست‌هایی که در شهرسازی دوره صفویه به «مکتب اصفهان» معروف است. اما مسئله این است که پیش از دوره مدرن، سرمشق گرفتن به مفهوم تقلید عین به عین یا کپی از روی «مدل» نبود. بلکه در هر شهر و دیاری، بسته به سیاق فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی، با نگاه به سرمشق، ابداعی صورت می‌گرفت در اندازه همان شهر و آبادی. به همین دلیل است که می‌بینیم در حالی که هم در جایی مثل بشرویه میدانی از دوره صفویه باقی است و هم در اصفهان، در بشرویه میدان در اندازه بشرویه است نه در اندازه اصفهان. یا در لاهیجان هم میدان‌هایی در دوره صفویه ایجاد می‌شود متناسب با نیاز شهر اما خیابان چهارباغ در آن ساخته نمی‌شود، هرچند شهر در مسیر عبور شاه صفوی هم بوده است. این یعنی سرمشق قرار دادن مرکز اما نه «مدل» ساختن آن در مفهوم مدرنش.

۴. از دوره پهلوی، با ایجاد دولت مدرن و وابستگی بیش از پیش پیرامون به مرکز و نیز سیاست‌های حکومت پهلوی، روند تقلید از مرکز و حتی اجبار به تقلید از مرکز در همه شهرها آغاز شد. خیابان‌سازی‌های دوره رضاشاه از نظر نمود دوعبده و هندسه تجریدی

آن براساس مفهوم مدل‌سازی بود، اما مجموعه شرایط دوره پهلوی سبب شد که محصول آن، یعنی خیابان‌های ساخته شده در سال‌های آغازین قرن، در جایی بین سرمشق و مدل قرار بگیرد و هر خیابان شخصیت خاص خود را بیابد. به عبارتی، در حالی که از نظر برنامه‌ریزی با مفهوم مدل‌سازی مواجهیم، وجه طراحی آن بیشتر به مفهوم سرمشق‌گیری نزدیک می‌شود.

۵. از زمان تصویب تهیه طرح‌های جامع در دهه ۱۳۴۰ شمسی و اهمیت یافتن وجه برنامه‌ریزی شهری، که خود را در قالب شرح خدمات تهیه طرح‌های شهری و سپس چارچوب‌های معین برنامه‌ریزی نمایانده، تبعیت از «مدل» مرکز در مواجهه با مسائل شهری به مرور قوت گرفته و در سال‌های اخیر صورتی ثابت و تکرارشونده یافته است.

۶. وجود چنین فرایندی که در وجوه دیگر مسائل شهری نیز مشکل‌ساز است، در مورد بافت‌های تاریخی تبعات زیادی می‌تواند داشته باشد. مهم‌ترین پیامد آن نادیده گرفته شدن روندها و چگونگی زیست و سکونت در این بافت‌ها در مقایسه با مدل مرکز است. امری که سبب می‌شود سیاست‌های در پیش گرفته شده در مرکز در مواجهه با بافت تاریخی‌اش در این شهرها به جای حل مسائل شهری ایجاد مسئله کند.

۷. توجه به این نکته به مفهوم در نظر داشتن ویژگی‌های تاریخی، زیستی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی هر شهر و برنامه‌ریزی متناسب با آن است. در این صورت سیاست‌های اتخاذ شده در مرکز حداکثر سرمشق قرار می‌گیرد و با توجه به مختصات سکونت‌گاه‌های مختلف، برای هر شهری برنامه خاص آن شهر تدوین می‌شود و تنوع وضعیت شهری موجود، پیشینه‌های تاریخی، و چگونگی تحولات شهرها در برنامه‌ها و سیاست‌ها لحاظ می‌گردد.

ب) چنان‌که دیدیم، اتخاذ رویکردهای مختلف در مواجهه با بافت‌های تاریخی براساس برخی گفتمان‌های

موجود در مورد حفاظت از بافت‌های تاریخی انجام می‌شود. به نظر می‌رسد که در اتخاذ هر گفتمانی باید به شرایط ایجاد آن، سیاق فکری، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی که در آن به وجود آمده، توجه کرد. برای مثال، مبنای بسیاری از رویکردهای احیای بافت‌های تاریخی، به‌ویژه در شهرهای بزرگ مغرب زمین، بازگرداندن طبقه متوسط یا مرفه شهری به سکونت در این بافت‌ها بوده است. امری که تاکنون بررسی جامعی در مورد شرایط تحقق آن در بافت‌های کهن ما انجام نشده و تحقق‌پذیری آن در محافل علمی ما به بحث گذاشته نشده است.

ج) به نظر می‌رسد در رویکرد صنعت فرهنگی و آماده‌سازی بافت‌های تاریخی برای توریسم، نکته‌ای مغفول می‌ماند. بنا به سنت سکونت در پهنه شهری ایران زمین، هر بافت تاریخی دانه‌های ریز و درشتی را در خود جای می‌داد که خانه مردمان فقیر و غنی را در کنار هم می‌ساختند. اغلب در گذر زمان، دانه‌های درشت که بهتر ساخته می‌شد و بیشتر بر معماری «معیار و شاخص» منطبق بود، حفظ شده و دانه‌های ریز یا از بین رفته و چیز دیگری جانشینش شده یا در شرایط نامناسبی قرار گرفته است. اگر به طرح‌هایی که احیای بافت‌های تاریخی را با این رویکرد دنبال کرده‌اند توجه کنیم، می‌بینیم دانه‌هایی که کیفیت‌های ذکر شده در بالا را داشته‌اند همان بناهایی هستند که بهسازی و آماده بهره‌برداری توریستی شده‌اند. آنچه روشن نیست سرنوشت دانه‌های دیگر در این بافت‌ها است که معمولاً نیز بخش اعظم مساحت بافت را دربر می‌گیرند. هرچند تصویر روشن و دقیقی از وضعیت این دانه‌ها در بافت‌های شهری کهن در دست نیست، حداقل در شهرهای بزرگ که فرایند جابه‌جایی ساکنان بافت‌های تاریخی از چند دهه قبل آغاز شده است، این دانه‌ها اغلب محل زیست و سکونت گروه‌های محروم و کم‌درآمدی است که جای ساکنان اولیه را گرفته‌اند. به عبارت دیگر، در طرح‌های بازآفرینی با رویکرد جلب توریست، بخش‌هایی از بافت که محل بازدید یا سکونت موقت توریست‌ها است، و فضاهای

شهری مرتبط با آن یا پوسته شهری، بهسازی، نوسازی یا بازسازی می‌شود اما محتوای زیر آن پوسته و زندگی جاری در آن نادیده گرفته می‌شود.

نادیده گرفتن زندگی جاری در این قسمت‌ها می‌تواند گسلی در حیات این بافت‌ها به وجود بیاورد که با گذشت زمان خود را آشکار کند. در این صورت، در حالی که بخشی از شهر به صورت موزه یا محلی برای نمایش درآمده است، فضاهای پشت آن به حال خود رها شده‌اند تا زندگی متفاوت خود را تجربه کنند. بررسی برخی از طرح‌های احیای بافت‌های تاریخی نشان می‌دهد که طراحان دعوی توجه به این بافت‌های پیرامونی را دارند، اما با توجه به ناتوانی اقدام برنامه‌ریزی یا طراحی در احیای اقتصاد شهری، صحت این دعاوی باید بررسی شود.

بعد دیگری که در تجارب مربوط به بهسازی، نوسازی یا بازسازی بافت‌های تاریخی می‌توان مطرح کرد مربوط به چگونگی طراحی در این بافت‌ها است. در این مورد نیز برای آن که بتوان بخشی جامع عرضه کرد، باید مجموعه فعالیت‌های انجام شده را بررسی کرد. لذا برخی نکات مقدماتی مطرح می‌شود:

■ **جعل تاریخ:** شناسایی محدود و ناقص یا گاه غلط تاریخ معماری و شهر منجر به تولید بناها و به‌ویژه فضاهایی می‌شود که با واقعیت تاریخی نه‌تنها فاصله دارند بلکه گاه به‌کلی با آن بیگانه‌اند. این رویکرد به نوعی با بحث معماری جعلی که پیش‌تر به آن اشاره شد نسبت دارد. اما تفاوت آن‌ها در این است که در مغرب زمین وقتی صحبت از ساخته شدن فضایی می‌شود که به‌کلی از بین رفته است، دوباره‌سازی عین به عین آن را جعل معماری تلقی می‌کنند؛ اما ساختن بناها یا فضاهایی با دعوی واقعی بودن به صورتی که در گذشته وجود نداشته یا با نمونه کنونی از نظر ابعاد، تناسبات، فضاسازی و غیره تفاوت‌های جدی داشته، موضوع را از معماری جعلی به جعل تاریخ تبدیل می‌کند. اینک خلأهای بزرگی در شناخت میراث معماری و شهری ما بیش از پیش خود را در عرصه

عمل نشان می‌دهد. ادامه چنین برخوردهایی با تاریخ معماری گذشته ما به تعبیر هینن می‌تواند به فراموشی تاریخ ما بینجامد (Heynen 1999).

■ **انتظام شهری:** نسبت بین فضای ساخته شده و بافت موجود جنبه دیگری است که مطرح می‌شود. در شهر کهن، قرارگیری هر فضا و بنایی در شهر در چارچوب نظم بود که شهر از آن تبعیت می‌کرد. مفهوم نظم متضمن جای درست هر بنا یا فضا، عملکرد درست بنا یا فضا برحسب مکان آن، و نسبت درست بنا یا فضا با بناها و فضاهای مرتبط با آن بود. به همین دلیل است که هرگز میدانی در ابعاد میدان نقش جهان در حاشیه شهر ساخته نمی‌شد. در شهر نیز چنین میدانی حتی اگر در مرکز هندسی شهر نبود در مرکز ثقل آن قرار داشت. قرارگیری در مرکز ثقل به مفهوم گرد آمدن عناصری در جوارش بود که می‌توانستند حیات شهری را در قامت میدان نقش جهان در آن جاری کنند. شاید به همین دلیل است که اگرچه به تبعیت از میدان نقش جهان و با سرمشق قرار دادن الگوی مکتب اصفهان، در بسیاری از شهرهای ایران میدان ساخته می‌شود، در همه آن‌ها میدان نقش جهان سرمشق است و نه مدل، و میدانی مانند نقش جهان و در ابعاد و اندازه‌های آن شکل نمی‌گیرد مگر آن که دارای انتظامی مشابه باشد. نظمی که وجود نقش جهان را می‌طلبد مستلزم وجود شهری در اندازه و موقعیت اصفهان هم هست. ■ **رابطه ظرف و مظهر:** در بازسازی و نوسازی بافت‌های تاریخی، الگو گرفتن از تاریخ معماری و شهر اغلب در سطح دوبعدی است. بنابراین فراموش می‌شود که طراحی مثلاً خیابان چهارباغ به صورت محوری راست و مستقیم با درخت و آب نبوده که آن را چهارباغ ساخته است. خیابان چهارباغ مکانی برای حضور انسان‌ها و فضایی برای تجربه کردن حیات اجتماعی شهری بوده است. موضوعی که گراورهای دوره صفویه و حتی قاجاریه که زمان افول خیابان چهارباغ است آن را گواهی می‌کنند.

برای آن که این معبر خطی فضایی عمومی شود، فقط مستقیم بودن و داشتن آب و درخت کافی نبوده است، چنان که از زمان ساخته شدن خیابان چهارباغ، خیابان‌های متعددی با عنوان چهارباغ در شهرهای مختلف ساخته شدند اما نتوانستند خاطره چهارباغ را در ذهن ساکنان خود تداعی کنند. فضا در خیابان چهارباغ حداقل سه بعد دارد و از قضا بعد سوم وجه سازنده فضای آن و میانجی ایجاد فضای اجتماعی است، و آن را به ظرفی تبدیل می‌کند که تجربه زیسته انسانی در آن رخ می‌دهد. بعد سوم امکان پدید آمدن کیفیت‌هایی را در فضا به لحاظ کالبدی و عملکردی و اجتماعی فراهم می‌آورد که خیابان چهارباغ اصفهان را به فضایی تبدیل می‌ساخت که مردمان زندگی جمعی را در آن تجربه کنند و خاطره‌های جمعی خود را از اصفهان دوره صفوی و تا حدی قاجاری در آن شکل دهند. به این ترتیب، صورتی که تمهید شده بود بروز محتوایی را ممکن می‌کرد که در سیاق اجتماعی و فرهنگی زمانه خود امکان بروز داشت و در دیالکتیکی مداوم بر صورت تأثیر می‌گذاشت و از آن متأثر می‌شد. طراحی هر معبری با هندسه‌ای با خطوط راست، همراه با آب و درخت، به پدید آمدن مکانی برای زیست جمعی مردم شهر نمی‌انجامد مگر آن که ظرف پدید آمده امکان آن زیست را فراهم کرده باشد. این نکته می‌تواند توضیح بدهد که چرا برخی فضاهایی که تقلید دوجبه‌ای از فضاهای گذشته را اساس قرار داده‌اند در تولید فضای عمومی شهری ناموفق بوده‌اند و فضای به وجود آمده مکان تجربه زندگی جمعی مردم نشده است.

■ سنت به مثابه امری جاری: در دهه‌های اخیر، جریان‌هایی فکری و عملی در چارچوب رویکردهای انتقادی به مفاهیم مدرنیستی بناهای تاریخی شکل گرفته‌اند. این جریان‌ها از زوایای مختلف به دنبال بازتعریف سنت به مثابه امری جاری هستند. از جمله این جریان‌ها شبکه بین‌المللی بناهای تاریخی (INTBAU) است. این شبکه به دنبال بازتعریف میراث به مثابه سنتی همیشگی و

زنده است. این رویکرد که از مفهوم سنت، سنت کالبدی را مطرح نظر قرار داده به پیدایش جنبش نوسنت‌گرا در انگلیس و نوشهرسازی در کشورهای انگلوساکسون انجامیده است (Rajagopalan 2012)، جنبش‌هایی که بازتولید کالبد جدید براساس سنت‌های ساخت در گذشته را دنبال می‌کند. جریان فکری دیگری که از دهه ۱۹۸۰ در این حوزه فعال شده است، مجمع بین‌المللی مطالعه محیط‌های سنتی (IASTE) است که گروهی بین رشته‌ای است که بر تداوم استفاده از سنت و معنای متحول آن به‌ویژه در معماری بومی در سیاق‌های غیرغربی تأکید دارد. این گروه سنت را پروژه پویایی برای بازتفسیر گذشته در پرتو حال می‌بیند (IASTE 2017). این مجمع تلاش کرده تا بحث انتقادی در خصوص فرایندهای شهری مثل بازآفرینی را، که آن را بخشی از گفتمان غربی میراث می‌بیند، در دستور کار قرار دهد و با استفاده از متخصصان انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، جغرافیا، باستان‌شناسی و سایر متخصصان، درک و شناخت بیشتری از آن دسته از بافت‌های شهری به‌ویژه در جوامع غیرغربی به دست آورد که سنت‌های زیست گذشته هنوز در آن‌ها جاری است و این شناخت را اساس تدوین رویکردهای تازه به بافت‌ها و بناها در این جوامع قرار دهد.

پایان سخن

اگر بپذیریم که مفهوم حفاظت از بنای تاریخی به صورتی که اینک مطرح است، مفهومی جدید است که در دوران مدرن مطرح شده و بخشی از پروژه مدرنیته محسوب می‌شود، چگونگی حفاظت از بافت‌ها و بناهای تاریخی به عنوان بخشی از چگونگی مدرن شدن ما مطرح می‌گردد. دیوید اسکات معتقد است: «هر تصویری از گذشته پیوندی گریزناپذیر با حال دارد و این که چگونه تاریخ می‌گوییم همان قدر مهم است که چه می‌گوییم» (Scott 2004 به نقل از: Rajagopalan 2012: 321). راجاگوپالان تفسیر این گفته را چنین می‌بیند که برساخته‌ها و درک امروز ما از تاریخ از صافی انتظارات ما از شرایط کنونی مان می‌گذرد (Rajagopalan 2012: 321).

322). اگر بپذیریم که دوران روایت‌های بزرگ تاریخی به‌ویژه روایت غربی از مدرنیته به پایان رسیده و اینک گفت‌وگو از «چند جور مدرنیته» (Eisenstadt 2002: 27) اساس بخش رشدیابنده‌ای از تحقیقات مربوط به تاریخ و طراحی معماری و شهر را می‌سازد، شاید لازم باشد در این مفهوم تجدید نظر کنیم که بافت تاریخی چیزی است متعلق به گذشته و مدرنیته بعد از آن آغاز می‌شود. شاید لازم باشد با برداشتن پسوند تاریخی از ترکیب «بافت تاریخی»، بافت‌های شهری‌مان را به شهر بازگردانیم. این کار نه به معنای نفی ارزش دیرینه این بافت‌ها و نقش آن‌ها در ایجاد هویت فرهنگی و خاطره جمعی بلکه به مفهوم به رسمیت شناختن زیست و سکونت در کلیت بافت‌های شهری و اندیشیدن به تمهیداتی است که این بافت‌ها را همچون ظرفی برای پرورش و تجلی مناسبات فرهنگی و اجتماعی و تداوم سنت‌های سکونت ما بازمی‌شناسد و آن‌ها را در قالب چند بنا برای نمایش یا تفریح کسانی نمی‌بیند که صرفاً برای تماشا وارد این بناها یا بافت‌ها می‌شوند. این رویکرد شناخت تاریخ و پیشینه سکونت در هر بافت شهری را چنان که در واقع بوده فراروی خود قرار می‌دهد و راه‌حل‌های برنامه‌ریزی و طراحی برای آن بافت را از دل شناخت واقعیت فضایی و تجربه زیسته ساکنان آن استخراج می‌کند، شناختی که در چارچوبی میان رشته‌ای و با تعامل فعالانه دانش‌های مختلف مربوط به شهر قابل تحقق است. به این ترتیب، چنین رویکردی می‌تواند هر بافتی را سرمشق طراحی امروز ما در آن بافت بسازد، سرمشق‌هایی که به دقت بازشناخته می‌شوند و راهنمای عمل قرار می‌گیرند. این امر در عین حال می‌تواند به مفهوم حفظ و توجه به سنت‌های زیست پایدار باشد که پیشینیان داشتند و امروزه فراموش شده یا در معرض فراموشی است، در حالی که هم‌زمان تلاش می‌شود با رجوع به مفاهیمی همچون شهرسازی پایدار و معماری پایدار به صورت‌های دیگری آن را ایجاد کنند.^۱

۱- از جمله نمونه‌های آن Biophilic Urbanism است که از جریان‌های جدید شهرسازی است و در چارچوب تفکر شهرسازی پایدار به وجود آمده و پیوند با طبیعت را برای زندگی شهری مدرن ضروری معرفی می‌کند. در حالی که پیوند شهر با طبیعت از روزگار کهن بخشی از فرهنگ شهرسازی ما را تشکیل می‌داده و راه‌حل‌های بدیع برای برقراری این پیوند را می‌توان در نمونه‌های بی‌نظیری مثل اصفهان، شیراز، کاشان و یزد دید و از آن‌ها درس آموخت به جای آن که به راه‌حل‌های وارداتی فکر کرد.

منابع

- ایزدی، محمدسعید. (۱۳۸۰). «بررسی تجارب مرمت شهری در ایران با تأکید بر تحولات دو دهه اخیر». هفت شهر ۲ (۲): ۳۳-۴۲.
- حبیبی، سیدمحسن. (۱۳۸۶). از سار تا شهر: تحلیلی تاریخی از مفهوم شهر و سیمای کالبدی آن - تفکر و تأثر. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- حبیبی، سیدمحسن، زهرا اهری، و فرشید امامی. (۱۳۸۹). «از فرو ریختن باروها تا اندیشه شاهراه‌ها: پیشینه طرح‌های شهری و انگاره‌های شهر تهران از ۱۳۰۹ تا ۱۳۴۵». صفحه ۵۰: ۸۵-۱۰۲.
- Alsayyad, Nezar (2001). Consuming tradition, manufacturing heritage: Global norms and urban forms in the age of tourism. London: Routledge.
- Choay, Françoise. (2007). L'Allegorie du patrimoine. Paris: Seuil.
- Denslagen, Wim. (2009). Romantic modernism: Nostalgia in the world of conservation. Translated by Donald Gardner. Amsterdam: Amsterdam University Press.
- Eisenstadt, Shmuel N. (2002). "Some observations of multiple modernities". in Dominic Sachsenmaier et al. (eds.). Reflections on multiple modernities: European, Chinese and other interpretations. Leiden: Brill.
- Grigor, Talinn. (2004). "Cultivating 'good taste': The early Pahlavi remodernists and their society for national heritage". Iranian Studies 37 (1): 17-46.
- Heynen, Hilde. (1999). "Petrifying memories: Architecture and the construction of identity". Journal of Architecture 4 (4): 369-390.
- IASTE (International Association for the Study of Traditional Environments). <http://iaste.berkeley.edu/>
- INTBAU (International Network for Traditional Building, Architecture and Urbanism). <http://www.intbau.org/>
- Levi, Daniel J. (2005). "Does history matter? Perceptions and attitudes toward fake historic architecture and historic preservation". Journal of Architectural and Planning Research 22 (2): 148-159.
- Mitchell, Timothy. (2002). Rule of experts: Egypt, techno-politics, modernity. Berkeley: University of California Press.
- Rajagopalan, Mrinalini. (2012). "Competing preservation and modernity: Contested histories and the question of Authenticity". in C. Greig Cryslar et al. (eds.). The Sage handbook of architectural theory. London: Sage.